

مجله سیاست دفاعی

شماره ۴۰ و ۴۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۱

سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران

از ابوالفضل صدقی*

تاریخ تصویب: ۸۱/۱۱/۱۵

تاریخ ارائه: ۸۱/۱۰/۲۰

کلید واژه‌ها

دریای خزر - سیاست خارجی - آمریکا - ایران - روسیه - امنیت ملی

چکیده

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مناطق جدید امنیتی را به وجود آورد. خلأ ایجاد شده در حوزه دریای خزر موجب شد تا ایالات متحده به تدریج وارد حیط خلوت روسیه شود. در سه دوره زمانی "از فروپاشی تا سال ۱۹۹۳"، "از ۱۹۹۳ تا سال ۲۰۰۱" و "بعد از سال ۲۰۰۱" سمت‌گیری سیاست خارجی آمریکا نیز دچار تغییر و تحول شد. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و مبارزه با تروریسم، مثلث روسیه - چین - آمریکا را در حوزه خزر به وجود آورد که حضور نظامی آمریکا در منطقه را نیز به دنبال داشت.

اعلام محور شرارت بودن ایران از طرف جرج بوش و حضور نظامی آمریکا در کنار مرزهای شمالی ایران و نیز وجود حداقل پنج منبع جغرافیایی ناامنی، تهدیدات نرم‌افزاری و نظامی جدیدی را

* آقای ابوالفضل صدقی کارشناس ارشد روابط بین‌الملل و پژوهشگر گروه روابط بین‌الملل پژوهشکده علوم دفاعی است.

این مقاله برگرفته از نتایج پروژه "سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران" می‌باشد که در پژوهشکده علوم دفاعی انجام گرفته است.

متوجه ایران ساخته است که می‌تواند موجب ایجاد تغییراتی برای استراتژی نظامی ایران و نیاز به آموزشهای نظامی جدید شود. کاهش ارزش موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، بحرانهای زیست محیطی، توسعه نیافتگی و مسابقات تسلیحاتی و غیره از دیگر تهدیدات حضور آمریکا در خزر است.

مقدمه

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوریهای بازمانده آن در آسیای مرکزی و قفقاز، بازی بزرگ جدیدی در این منطقه آغاز گردید. منطقه دریای خزر به دلایل ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک مورد توجه قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گرفت. ایران، روسیه، ترکیه و آمریکا از مهمترین بازیگران عرصه‌های مزبور در این منطقه به شمار می‌روند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصتهای جدیدی برای ایران، ترکیه و آمریکا پدید آورد. ترکیه به دنبال گسترش پان‌ترکیسم و ارائه الگوی حکومت سکولار خود به این منطقه بوده است. ایران به دلایل امنیتی، اقتصادی، تاریخی و دینی خواهان روابط نزدیک با این جمهوریهاست. روسیه نیز به طور عمده به دلایل نظامی - امنیتی همچنان مایل است این جمهوریها را در زیر چتر استراتژیک خود قرار دهد و کمربند امنیتی خود را مرزهای سابق اتحاد جماهیر شوروی بداند؛ ولی آمریکا که داعیه نظم نوین جهانی را دارد و به دنبال تسلط بر مناطق حیاتی جهان است توجه بسیار ویژه به حوزه خزر دارد؛ زیرا اولاً چالشگران نظم نوین جهانی (روسیه، ایران و چین) به این حوزه نزدیک بوده و یا در آن قرار دارند و نفوذ هر یک از این قدرتهای منطقه‌ای می‌تواند مانع تسلط کامل آمریکا بر این منطقه شود؛ و در وهله دوم، ایالات متحده جهت اجرای نظم نوین جهانی و نظام تک قطبی و نیز حفظ برتری نظامی، سیاسی و اقتصادی نیازمند تسلط بر منابع استراتژیک از جمله منابع نفت و گاز حوزه دریای خزر است.

ما در این نوشته سعی داریم ابعاد مختلف سیاست خارجی آمریکا در حوزه دریای خزر را مورد بررسی قرار داده و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران را مورد ارزیابی قرار دهیم. سؤال اصلی این پژوهش این است که: چگونه سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر بر

امنیت ملی ایران تأثیر می‌گذارد؟ برای پاسخ به سؤال اصلی ابهامات و سؤالات فرعی دیگری وجود دارد که با پاسخ به آنها می‌توانیم به هدف خود دست یابیم:

(۱) فرایند سیاست خارجی آمریکا بعد از فروپاشی شوروی در حوزه خزر چگونه بوده است؟

(۲) سمت‌گیری نظامی در سیاست خارجی آمریکا چگونه خود را در حوزه خزر نشان داده است؟

(۳) تغییر استراتژی روسیه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر چه تحولی در منطقه امنیتی خزر به وجود آورده است؟

بررسی داده‌ها و اطلاعات موجود نشان می‌دهد که مجموع سمت‌گیری مهار ایران در سیاست خارجی آمریکا و بازی با حاصل جمع جبری صفر نسبت به ایران در حوزه خزر، تغییر استراتژی روسیه و نزدیکی با آمریکا و نیز ملاحظات استقلال طلبانه و آزادی خواهانه ایران در سیاست خارجی، باعث گردیده که کفه ترازوی تهدیدات امنیتی به ضرر ایران باشد.

با بیان سؤال اصلی و فرضیه، لازم است مفاهیم اصلی را تعریف کنیم.

سیاست خارجی: سیاست خارجی مقوله‌ای پیچیده و ترکیبی، و نتیجه فعل و انفعالات مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ژئوپلیتیکی است، لذا ما در این پژوهش تنها به روابط سیاسی دیپلماتیک بین کشورهای حوزه دریای خزر با ایالات متحده نخواهیم پرداخت بلکه کلیه روابط و انفعالات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و امنیتی آمریکا با کشورهای حوزه دریای خزر را به عنوان سیاست خارجی ایالات متحده قلمداد خواهیم کرد و ترکیبی از اهداف و استراتژیهای آمریکا را در این منطقه زیر نظر کلیه نهادها و سازمانهای آمریکایی مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

امنیت: منظور از امنیت تنها بعد سخت‌افزاری آن نیست، هرچند که این جنبه از امنیت، بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر از اهمیت بیشتری برخوردار گردیده است؛ بلکه بعد نرم‌افزاری امنیت همچون توسعه نیافتگی و فقر، کاهش ارزش ژئوپلیتیک، بحرانهای زیست‌محیطی، بحرانهای اجتماعی و هویت، قاچاق، واگرایی و اختلافات مرزی

باهمسایگان نیز در این تحقیق مدنظر قرار خواهد گرفت.

حوزه خزر: منظور ما از حوزه خزر مجموعه امنیتی خزر است. دولتهای آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان، ایران و روسیه در این مجموعه امنیتی قرار دارند که تغییر و تحول در هر کدام از واحدهای سیاسی فوق می تواند بر کل مجموعه امنیتی منطقه تأثیر بگذارد. البته برای بررسی دقیق تر سعی می شود در مرحله دوم اهداف و سیاستهای آمریکا در حاشیه مجموعه امنیتی خزر نیز مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا این ناحیه دارای مجموعه های امنیتی بسیار پیچیده است که بر روی یکدیگر تأثیر می گذارند و بازیگران حاشیه ای و فرامنطقه ای در آن نقش ایفا می کنند.

ایران، روسیه، قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان در درون این منطقه قرار دارند. پاکستان، عربستان، چین، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان، گرجستان، ترکیه و ارمنستان به عنوان بازیگران کوچک و بزرگ حاشیه ای و آمریکا با کمک رژیم اشغالگر قدس به عنوان قدرت مداخله گر مطرح هستند (شکل ۱).



شکل ۱: مجموعه امنیتی حوزه خزر

مجموعه امنیتی دریای خزر

در مطالعات منطقه‌ای، نظرات مختلفی در خصوص منطقه وجود دارد. گاهی مناطق بر اساس دیدگاه‌های اقتصادی شکل می‌گیرند و گاهی هم مسائل فرهنگی موجب پدید آمدن مناطق می‌شوند. در دیدگاه‌های فوق، هرکس می‌تواند براساس نظرات خود مناطق را تعریف کند و لذا به طور دقیق نمی‌توان تعریف خاص و فراگیری برای آن ارائه داد، ولی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای به صورت یک دسته از کشورها تعریف می‌شوند که به طور مستمر تحت تأثیر یک یا چند عامل خارجی امنیتی - که از یک ناحیه جغرافیایی متمایز و مجزا ناشی می‌شوند - قرار می‌گیرند. در یک چنین مجموعه‌ای، اعضا از نظر امنیتی چنان به هم پیوسته‌اند که کنش‌های هر یک و تحولات مهم امنیتی در داخل هر کدام از آنها، تأثیر عمده‌ای بر دیگران دارد، در حالی که جغرافیا ممکن است اکثر اعضای یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را به یکدیگر پیوند زند، اما قرابت جغرافیایی، یک شرط لازم برای عضویت یک کشور در یک مجموعه امنیتی نیست. برای تعیین و تعریف مناطق، تحلیل‌گران غالباً معیارهای زیر را ذکر کرده‌اند:

- ۱) خود آگاهی اعضا از اینکه آنها یک منطقه را تشکیل داده و ادراکات و برداشتهای دیگران از اینکه یک منطقه وجود دارد؛
- ۲) مجاورت و نزدیکی جغرافیایی اعضا؛
- ۳) شواهد و قرائنی دال بر وجود میزانی از خودمختاری و تمایز از نظام جهانی، به گونه‌ای که منطقه مورد نظر، در قدرت نظام مسلط دخل و تصرف داشته و استقلال خود را به نمایش گذارد؛

۴) تعاملات شدید و منظم بین اعضا یا وابستگی متقابل قابل توجه آنها؛ و

۵) درجه بالایی از قرابت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.

وقتی مسئله امنیت و مناقشه امنیتی پیش می‌آید، کشور خارج از مجموعه امنیتی نیز به عنوان یک کشور عضو محسوب می‌گردد. بنابراین برای تعریف و تعیین اعضای هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای، ما باید حضور پایدار و فعال نیروهای مهم نظامی، تعهدات

امنیتی اساسی و درگیریهای امنیتی عمیق در یک مقطع زمانی طولانی را به عنوان مکمل معیار جغرافیایی به کار گیریم. یک مجموعه امنیتی دارای مکان و فضای جغرافیایی است اما این ضرورتاً و لزوماً شاخص و راهنمایی دقیق برای اعضای آن نیست. فضا و مکان جایی است که در آن روابط امنیتی متوالی وجود دارد و اعضا، کشورهای هستند که عمیقاً در این روابط مشارکت می جویند. کشورهای شرکت کننده تعاملات و امنیت خود را در ارتباط تنگاتنگ با امنیت بعضی یا همه اعضای دیگر در آن منطقه جغرافیایی تلقی می کنند تا با کشورهایی که در این تعاملات شرکت نمی جویند.^(۱)

قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دریای خزر به عنوان دریای مشترک ایران و شوروی مطرح بود و مسائل مختلف آن از طریق این دو کشور حل و فصل می شد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال ۱۵ جمهوری آن، مجموعه های امنیتی جدیدی متولد گردیدند. مجموعه امنیتی بزرگ کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS) شامل چهار حوزه امنیتی زیر می شوند:

- (۱) منطقه غربی: اوکراین، مولداوی و روسیه سفید؛
- (۲) حوزه بالتیک: استونی، لتونی و لیتوانی؛
- (۳) حوزه قفقاز: ارمنستان، آذربایجان و گرجستان؛
- (۴) آسیای مرکزی: قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان.

روسیه در هر چهار حوزه فوق، حضور فعال و تعیین کننده ای دارد. اهمیت استراتژیک نفت در نظم نوین جهانی و تلاش قدرتهای بزرگ جهت استیلا بر این منابع، موجب گردید، حوزه دریای خزر از اهمیت ژئوپلیتیکی و استراتژیکی برخوردار شود. آذربایجان از حوزه قفقاز، ترکمنستان و قزاقستان از حوزه آسیای مرکزی، روسیه به عنوان جانشین اتحاد جماهیر شوروی و یک واحد سیاسی فعال در نظام بین المللی و یکی از بزرگترین صادرکنندگان نفت و گاز جهان، به همراه جمهوری اسلامی ایران که دارای حکومتی اسلامی، اصولگرا، و دارای ذخایر عظیم نفت، گاز و صنایع نفتی است و نیز از مسیری ارزان و کوتاه برای انتقال منابع نفت و گاز حوزه خزر

برخوردار است، در کانون مجموعه امنیتی خزر هستند. مهمترین شاخصهای امنیتی سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مجموعه امنیتی خزر شامل، منابع نفتی با ارزش حوزه دریای خزر که هر قدرتی را به سوی خود می‌کشد، افراطی‌گری اسلامی، تروریسم، محیط‌زیست، فقر و توسعه نیافتگی و سلاح‌های هسته‌ای می‌باشد. مجموعه امنیتی دریای خزر از واحدهایی تشکیل یافته است که به دلایل مختلف دارای منافع و اهداف متفاوتی هستند. این ناهمگونی موجب شده تا قدرتهای فرامنطقه‌ای با دعوت قدرتهای کوچک درون این مجموعه امنیتی، در منطقه حضور یابند که این خود مسائل امنیتی درون منطقه را بسیار پیچیده کرده است. از طرف دیگر، موجب شده است که با توجه به اهمیت منطقه، قدرتهای حاشیه‌ای نیز وارد این بازی شوند و بر مجموعه امنیتی حوزه خزر فشار وارد سازند.

به طور کلی مجموعه امنیتی حوزه دریای خزر با کمی تغییر، محل کشمکش منافع چهار گروه است که هر گروه بر اساس اهداف و منافع خود عمل می‌کنند.

گروه اول: آمریکا، ترکیه، آذربایجان، رژیم اشغالگر قدس و گرجستان و گاهی پاکستان و عربستان؛

گروه دوم: روسیه، ارمنستان و گاهی قزاقستان؛

گروه سوم: ایران؛

گروه چهارم: چین، در قالب گروه شانگهای.

ترکمنستان با اتخاذ سیاست بی‌طرفی، معمولاً بر اساس منافع خود عمل می‌کند؛ ولی به دلیل قدرت ناچیز خود نمی‌تواند از خطوط قرمز ارائه شده از طرف قدرتهای بزرگ پا را فراتر بگذارد. جمهوری اسلامی ایران علی‌رغم ارتباطات سیاسی و اقتصادی با بعضی از کشورهای گروه اول و دوم، نتوانسته است در سطوح کلان امنیتی و تأثیرگذار بر منطقه، این کشورها را به گروه خود جذب کند. کشور چین نیز از دیدگاه امنیتی، در این منطقه حضور فعال داشته و در قالب گروه شانگهای مبارزه با تروریسم، قاچاق و افراطی‌گری اسلامی را دنبال می‌کند. ارائه طرح خط لوله قزاقستان - چین که می‌توانست بر ترتیبات امنیتی درون

منطقه تأثیر بگذارد نیز به دلیل طولانی بودن مسیر و گرانی آن حذف گردید. اکنون با تبیین مفهوم امنیتی خزر به ارزیابی سیاست خارجی آمریکا و بیان استراتژیهای آن می پردازیم.

بررسی اهداف و اقدامات سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر بعد از جنگ سرد

به طور کلی سیاست خارجی آمریکا بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در حوزه خزر و حاشیه شرقی و غربی آن شامل سه دوره می شود:

۱- سال ۱۹۹۱ تا سال ۱۹۹۳؛

۲- از سال ۱۹۹۳ تا سال ۲۰۰۱؛

۳- از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد.

جهت جلوگیری از اطاله کلام و بررسی دقیق تر، دوره نخست را با ذکر عناوین و دوره دوم را به طور اجمالی مورد بررسی قرار می دهیم و سیاست خارجی آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله به افغانستان را مورد تأکید بیشتری قرار خواهیم داد.

۱) سیاست خارجی آمریکا درحوزه خزر (۱۹۹۱-۱۹۹۳)

مهمترین اهداف آمریکا در این دوره شامل موارد زیر است:

- الف) مقابله با رشد اسلام گرایی با ترویج مدل ترکیه؛
- ب) کمکهای مالی و انسان دوستانه با اهداف سیاسی خاص؛
- ج) کنترل تکنولوژی سلاحهای هسته ای.

۲) سیاست خارجی آمریکا (۲۰۰۱-۱۹۹۳)

با روی کار آمدن بیل کلینتون در سال ۱۹۹۳ سمت گیری سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر به حضور شرکتهای نفتی غول پیکر برای اکتشاف، استخراج و انتقال مواد هیدروکربنی و نیز حضور فعال اقتصادی در این منطقه تغییر یافته بود. علاوه بر آن انتقال منابع نفت و گاز حوزه دریای خزر از مسیرهای مورد علاقه آمریکا (مسیر غرب به شرق

از طریق افغانستان و مسیر شرق به غرب باکو - جیحان) یکی از مهمترین اهداف آمریکا را شکل می‌داد. علی‌رغم بررسی‌های کارشناسی و مطالعات انجام شده از سوی مراکز علمی مختلف که خاک ایران را به عنوان بهترین مسیر برگزیدند، شرکتهای خارجی سرمایه‌گذار صرفاً به خاطر موانع سیاسی، مسیر ترانس افغان و باکو - جیحان را انتخاب کردند. دیدگاه آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران و تحریمهای اعلام شده بر علیه آن موجب گردید شرکتهای مختلف برخلاف میل خود به مسیرهای دیگری به غیر از ایران روی آورند. در همین رابطه فدریکو پنا وزیر انرژی سابق آمریکا بیان داشت: «دولت آمریکا از نظریه چند خط لوله استقبال می‌کند، اما کماکان با انتقال نفت از طریق ایران مخالف است. این مخالفت به دلیل حمایت ایران از تروریسم و توسعه سلاحهای کشتار جمعی و نیز از ترس اینکه احتمال دارد خط لوله، اهرم فشاری در اختیار دولت ایران قرار دهد، ناشی می‌شود.» وی گفت: «ما می‌خواهیم مانع آن شویم که ایران دروازیان انرژی در منطقه‌ای باشد که برای امنیت انرژی ما دارای اهمیت است.»^(۲)

اوج مخالفتها و فشارهای سیاسی - اقتصادی آمریکا را می‌توان در سیاست مهار دوگانه و به دنبال آن تصویب قانون داماتو مشاهده کرد. براساس این قانون کلیه کشورهای شرکتهایی که بالای ۴۰ میلیون دلار در صنعت نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری کنند. مورد مساجزات قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب دست شرکتهای نفتی آمریکایی و غیرآمریکایی جهت سرمایه‌گذاری در ایران برای انتقال نفت و گاز کشورهای حوزه خزر بسته شد. نخبگان ابزاری کاخ سفید به دلیل تضاد منافع استراتژیکی و ژئوپلیتیکی با ایران قصد ندارند منافع سیاسی و استراتژیکی خود را فدای منافع اقتصادی کنند به همین دلیل اساس سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر برپایه فرضیه دشمن دائمی و همه چیز بدون ایران شکل گرفته بود. ایجاد زمینه برای اخراج ایران از کنسرسیوم نفت باکو، مخالفت صریح با عبور خط لوله از ایران، پیدایش گروه طالبان و حمایتهای مخفی آمریکا و شرکت یونیکال از طالبان، مخالفت با میانجیگری ایران در منازعات منطقه‌ای جهت مهار و انزوای این کشور، نشانه‌هایی بر تأیید فرضیه ذکر شده، است. جهت

جلوگیری از اطاله کلام و با توجه به اهمیت طالبان و گروه القاعده در امنیت منطقه‌ای و بین‌الملل، به تشریح سیاست خارجی آمریکا جهت عبور لوله‌های نفت و گاز از افغانستان تحت کنترل طالبان می‌پردازیم.

با خروج اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان در تاریخ ۱۵ فوریه سال ۱۹۸۹ صلح به این کشور باز نگشت. آقای ونسان از سازمان سیا و شورای امنیت ملی آمریکا در ملاقات با ژنرال حمیدگل، رئیس سابق اطلاعات پاکستان گفت: «با خروج ارتش سرخ، اهداف ایالات متحده قابل دسترس‌تر شده است.» در فردای ۲۲ آوریل ۱۹۹۲ که افغانستان به جمهوری اسلامی تبدیل شد، نواز شریف و رئیس سرویس اطلاعاتی عربستان (حامی اسامه بن لادن) به آنجا آمدند. تا این لحظه آمریکا توجه چندانی به حوزه خزر نداشت. و از این زمان بود که سریعاً متوجه این منطقه حساس شد و به دلیل وجود مواد هیدروکربنی، افراد مشهوری چون دیک چنی و برژنسکی، توجه نخبگان سیاسی را به این منطقه جلب کردند.

به دلایل فوق پنتاگون جهت کاهش وابستگی نفتی آمریکا به خلیج فارس طرحهایی را در جمهوریهای شوروی سابق دنبال کرد. و در ابتدا هم با عنوان کمکهای بشردوستانه وارد شد. پس از آن بعد در سال ۱۹۹۶ موافقتنامه گردان آسیای مرکزی را با ازبکستان، قدرت بزرگ منطقه، قزاقستان و قرقیزستان امضا نمود. این کشورها در سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ تمرینات نظامی مشترکی را طراحی کردند و سپس سربازان آنها به ویژه ازبکیها وارد نیروهای ویژه آمریکایی شدند.^(۳)

در این احوال دو کمپانی نفتی بریداس آرژانتین و یونوکال، طرح انتقال گاز از ترکمنستان به افغانستان و پاکستان را ریختند که به زعم جان ماری سکا، این مسیر تنها مسیر ممکن بوده است.^(۴) در همین راستا در ۱۶ مارس ۱۹۹۵ رضایت نیازف و خانم بوتو گرفته شد و در ۲۱ اکتبر همان سال نیز رئیس جمهور ترکمنستان موافقتنامه‌ای را با یونوکال امضا کرد. ولی لازم بود قبل از هرچیز ثبات افغانستان تضمین شود؛ زیرا بعد از پیروزی گروههای جهادی، به دلیل درگیریهای داخلی، بی‌ثباتی همچنان ادامه داشت. به

همین منظور در اوایل ژانویه ۱۹۹۵ اولین مبارزان طالبان با کمک سرویس اطلاعاتی پاکستان، عربستان و سیاه به وجود آمدند. هم‌زمان شرکتهای دلتا عربستان و یونوکال در خرید فرماندهان محلی نقش مهمی به عهده داشتند.^(۵) در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ طالبان کابل را اشغال کردند. آقای میخائیل بوردن مسئول سیا در افغانستان طی جنگ با شوروی و صدای رسمی کنونی سازمان سیا گفت: «طالبان آدمهای بدی نبودند آنها جوانانی پرشور و تند بودند. جنگ و ظهور آنها بهتر از جنگ داخلی بود. آنها تمامی سرزمینهای بین پاکستان و منطقه گازی ترکمنستان را در اختیار داشتند. فکر می‌کردیم این اندیشه خوبی است؛ زیرا می‌توانستیم یک خط لوله گاز از افغانستان عبور دهیم. این سرزمین می‌توانست گاز و منابع انرژی را به بازارهای جدید برساند. بدین ترتیب تمام دنیا خوشحال می‌شدند.»^(۶)

ماه عسل بین آمریکا و طالبان به خاطر گاز و نفت بود که همه چیز را توجیه می‌کرد. در نوامبر سال ۱۹۹۷ یونوکال از نماینده طالبان جهت سفر به ایالات متحده دعوت نمود و در آغاز ماه دسامبر همان سال، این کمپانی نفتی، مرکز اطلاعاتی در دانشگاه نبراسکا ایجاد کرد، تا ۱۳۷ افغانی را با ساخت خط لوله آشنا سازد.^(۷) با وجود این تلاشها ثبات سیاسی به افغانستان بازنگشت و همچنان سرمایه‌گذاری در این کشور با خطر مواجه بود و هیچ آینده روشنی را نمی‌توانست تصور کرد و در واقع سیاست آمریکا در منطقه با شکست مواجه شده بود. افرادی مثلاً استراب تالبوت (Strobe Talbott) که از طالبان و پروژه خط لوله گاز ترانس افغان حمایت می‌کردند به اشتباه خود پی بردند. تالبوت در ۲۱ ژوئیه ۱۹۹۷ خیلی زود اعتراف کرد: «منطقه می‌توانست به پرورشگاه تروریستها، افراطگری سیاسی و نظامی و صحنه جنگ واقعی مبدل گردد.»^(۸)

در این زمان اسامه بن لادن با پناهندگی به سودان رفت و در ۲۲ فوریه سال ۱۹۹۸ وارد افغانستان شد و جبهه بین‌المللی اسلامی را با کمک طالبان دایر کرد و در این زمان فتوایی بر علیه آمریکا صادر کرد که فرمان حمله به تمامی منافع و منابع آمریکا را می‌داد. در ۱۶ آوریل سال ۱۹۹۸ آقای ویلیام ریچاردسن نماینده آمریکا در سازمان ملل، مورد بن لادن

را به طالبان هشدار داد. طالبان هم به وی گفتند، بن لادن قدرت مذهبی برای فتوا ندارد و مشکلی به دنبال نخواهد آورد؛ ولی در ۱۸ اوت ۱۹۹۸ انفجار مهیبی، سفارت خانه‌های آمریکا در دارالسلام و نایروبی را تکان داد که ۲۲۴ کشته به دنبال داشت که ۱۲ نفر آمریکایی بودند. بدین ترتیب القاعده دشمن درجه یک آمریکا شد.

با ناامیدی آمریکا از افغانستان، توجه آمریکا به محور باکو - تفلیس - جیحان معطوف گردید و تلاش‌های فراوانی جهت احداث این خط لوله صورت گرفت که در نهایت در حاشیه آخرین اجلاس سازمان امنیت و همکاری اروپا در ترکیه با حضور بیل کلینتون، توافقنامه قرارداد خط لوله انتقال باکو - جیحان به امضای رؤسای جمهوری آذربایجان، ترکیه و گرجستان رسید.

آمریکاییها برای به دست گرفتن ابتکار عمل، پروژه باکو - تفلیس - جیحان را یک ضرورت می دانستند. به همین جهت بیل ریچاردسون، وزیر انرژی آمریکا در دولت بیل کلینتون گفت: «احداث خط لوله باکو - جیحان فقط ایجاد یک لوله دیگر برای انتقال نفت نیست. اجرای این طرح یک چارچوب استراتژیک است که منافع ملی آمریکا را تأمین و ارتقا می دهد. این طرح دربرگیرنده نگاهی استراتژیک برای آینده منطقه خزر است.»^(۹) این استراتژی ایالات متحده موجب گردید بازی بزرگ جدیدی در حوزه دریای خزر به وجود آید. روسیه خواهان ایجاد خط لوله جنوب به شمال، ایران به طرف جنوب و خلیج فارس، آمریکا شرق به غرب و چین نیز خواهان ایجاد خط لوله قزاقستان به چین بوده است. این بازی بزرگ برنده قطعی نداشته است.

هرچند عملیات اجرایی خط لوله باکو - جیحان آغاز گردیده است ولی اطمینان کامل به بهره برداری آن تا سال ۲۰۰۵ وجود ندارد؛ چون منطق اقتصادی در برابر منطق سیاسی خط لوله باکو - جیحان ایستاده است و بهره برداری نهایی را به تأخیر می اندازد. در دوره زمامداری کلینتون، علاوه بر انرژی، اهداف سیاسی، فرهنگی و امنیتی نیز در دستور کار سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز وجود داشت. مهمترین آنها عبارت بودند از:

(۱) ایجاد ساختار دمکراسی از نوع غربی؛

(۲) تشویق اقتصاد بازار و مصرف‌گرایی؛

(۳) همکاری منطقه‌ای با کشورهای حوزه خزر؛

(۴) همکاری و همگرایی در یک سیستم بین‌المللی.^(۱۰)

در واقع ایالات متحده با هدف ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی، به دنبال منافع تجاری به خصوص در زمینه انرژی بود. حل منازعات و تهدیدات امنیتی حوزه خزر باعث می‌شد تا سرمایه‌های غربی برای توسعه بازار و منابع نفت و گاز جذب شوند.

۳) سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر بعد از ۱۱ سپتامبر

حادثه ۱۱ سپتامبر موجب گردید، بازیگران بین‌المللی قواعد، نرمها و محیط بین‌المللی تغییر نموده و سیاست خارجی آمریکا هر چه بیشتر به سوی میلیتاریستی شدن و مداخله‌گری یک‌جانبه سوق یابد. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر نقش دولت - ملت افزایش یافت و بازیگران زنجیره‌ای دیگری مثل شبکه القاعده در کنار بازیگران دولتی قرار گرفتند.

اما در باره قواعد بازی آنچه می‌توان گفت این است که بار دیگر اهمیت ژئوپلیتیک افزایش یافت؛ بدین معنا که مراکز ژئوپلیتیکی به خصوص سرزمینهایی که دارای ذخایر نفت و گاز هستند، تأثیر مستقیم بر قدرت و تصمیم‌گیری دولتها دارند. از طرف دیگر با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، نقش نرم‌افزاری قدرت کاهش یافته و در عوض نقش سخت‌افزاری قدرت افزایش پیدا نموده است.

حادثه ۱۱ سپتامبر و فشار افکار عمومی در داخل آمریکا، باعث مظلوم‌نمایی آنها شد و در پرتو این مظلوم‌نمایی و عمل تروریستی، انتظار آمریکاییها در محیط بین‌المللی به شدت افزایش یافت. اگر محیط بین‌المللی قبل از ۱۱ سپتامبر آمادگی پذیرش اهداف و دکترین دفاعی آمریکا را نداشت و به دلیل پایان جنگ سرد، گسترش ناتو و افزایش بودجه آن توجیه‌پذیر نبود، حادثه ۱۱ سپتامبر توانست فضای بین‌المللی را به نفع دکترین

دفاعی آمریکا تغییر دهد و زمینه را برای سمت‌گیری یک‌جانبه‌گری فزاینده در سیاست خارجی آمریکا فراهم سازد. در واقع حادثه ۱۱ سپتامبر خلأ استراتژیک در سیاست خارجی آمریکا را پر کرد و تروریست‌های افراطی در قالب شبکه‌های زنجیره‌ای، تهدید جدی و جدید، امنیت ملی آمریکا لقب گرفتند. در شرایط جدید خطر عملیات هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی به آمریکا توسط افراد و سازمان‌های تروریستی که از وسایلی مانند قایق، کامیون و هواپیمای معمولی استفاده می‌کنند، بیش از خطر و تهدید موشک‌های دورافکن و میان‌قاره‌ای از طرف دولت‌های قدرتمند خارجی است.^(۱۱)

در چنین فضایی نخبگان فکری و سیاسی ایالات متحده به سرعت سیاست خارجی آمریکا را در مسیر نظامی‌گری قرار دادند و جرج بوش در سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ خود سخن از محور شرارت و محور اهریمنی نمود و آنها را تهدیدی برای صلح جهانی خواند. وی تعهد کرد که ایالات متحده همچنان برای تکمیل و رسیدن به دو هدف زیر، ثابت قدم، بردبار و مُصرّ باقی خواهد ماند:

۱- انهدام آموزشگاه‌ها و محله‌های استقرار تروریست‌ها، برهم‌زدن فعالیت‌های ایشان و کشاندن آنان به پای میز محاکمه؛

۲- مقابله با تروریست‌ها و رژیم‌هایی که به دنبال سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی یا اتمی هستند، به منظور محافظت از آمریکا و جهان.

به همین جهت رئیس‌جمهور آمریکا اعلام کرد که بیشترین میزان افزایش را در بودجه دفاعی - طی دو دهه اخیر - خواستار شده است. به گفته وی این پول صرف خرید سلاح‌هایی دقیق‌تر، تعویض هواپیماهای قدیمی و ایجاد تحرک بیشتر در نیروی نظامی آمریکا خواهد شد.^(۱۲)

سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ بوش و اعلام محور شرارت، باز هم روابط ایران و آمریکا را تیره‌تر نمود و احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران را تقویت کرد، ولی در مقابل، حادثه ۱۱ سپتامبر و مبارزه با تروریسم موجب تقویت رابطه روسیه، چین و آمریکا شد و دلیل آن هم منافع مشترک این کشورها در مبارزه با تروریسم و اسلامی‌گرایی است.

امنیت ملی روسیه در بحران چین، و چین در ایالت سین کیانگ از همین طریق تهدید می شود. پیروزی طالبان در افغانستان موجب تقویت جدایی طلبان مسلمان این دو کشور شده بود؛ لذا موفقیت ایالات متحده در سرکوب مبارزان اسلامی در منطقه، منافع هر دوی آنها را تأمین می کرد، تا آنجا که روسیه و چین در برابر سخنان کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا در بازدید از تاشکند در دسامبر ۲۰۰۱ مبنی بر اینکه منافع آمریکا در آسیای مرکزی در حد مناقشه از افغانستان فراتر است سکوت نمودند.^(۱۳) بدین ترتیب اهداف گروه شانگهای متشکل از ۵ کشور چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان که در سال ۱۹۹۶ برای حل مسائل مرزی، قاچاق سلاح، مبارزه با تروریست، جدایی طلبان و افراطیگری تأسیس شده بود، با هدف استراتژیک آمریکا مبنی بر مبارزه با تروریسم همسو گردیده بود. در واقع حادثه ۱۱ سپتامبر و استراتژی آمریکا برای مبارزه با تروریسم، سیاست خارجی روسیه را نیز دچار تغییر و تحول کرد. به عنوان مثال در ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۱، چین و روسیه موافقتنامه ۲۰ ساله ای مبنی بر همکاری استراتژیک در برابر آمریکا و نظام تک قطبی و حوادثی همچون بحران کوزوو و تغییر در معاهده ABM سال ۱۹۷۲ به امضا رسانیدند. اگر چه این موافقتنامه نمی توانست به طور جدی مزاحمتی برای آمریکا ایجاد نماید ولی می توانست تعادل قدرت در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به ضرر آمریکا را موجب شود و حداقل آنکه اگر آمریکا تاکنون از گسستگی روابط چین و روسیه سود می جست دیگر نمی توانست از آن استفاده کند؛ ولی حادثه ۱۱ سپتامبر سه قدرت مسکو - پکن - واشنگتن را در مثلث مبارزه با تروریسم قرار داد و به کلی ماهیت موافقتنامه قبلی را دگرگون ساخت به نحوی که روسیه و چین در کنار آمریکا در مبارزه با تروریسم شرکت کردند. دیدارهای کالین پاول و ریچارد آرمیتاژ از روسیه و گفت و گوهای تلفنی بوش و پوتین در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۱ همگی بر تغییر اساسی در سیاست خارجی آمریکا و روسیه و ورود روسیه به اردوگاه غرب تأکید می نمودند و پوتین اعلام کرد که روسیه با گسترش ناتو موافقت دارد. از طرف دیگر روسیه به آمریکا

برای ایجاد پایگاههای نظامی در آسیای مرکزی و قفقاز چراغ سبز نشان داد.^(۱۴) در مقابل آمریکاییها نیز از تحول و دگرگونی در روابط ناتو و روسیه سخن گفتند. الکساندر ورشبو، سفیر آمریکا در روسیه و نماینده سابق ایالات متحده در ناتو در مقاله‌ای در مجله الکترونیکی وزارت امور خارجه آمریکا نوشت: «درس مهمی که حوادث ۱۱ سپتامبر به آمریکا و روسیه و دیگر متحدان ما در ناتو داد این بود که ما بیش از هر زمان دیگر به دوستان و متحدین در این دنیای بسیار خطرناک نیاز داریم. ما باید بار دیگر روابط غرب و روسیه را ارزیابی و تعریف کنیم. این تعریف به آگاهی ما نسبت به منافع مشترک درباره امنیت و وابستگی مشترک نسبت به ارزشهای دموکراسی، اقتصاد بازار و دولت قانونی مربوط می‌شود. به زعم من بسیار مفید است اگر به این درک نائل گردیم که حملات ۱۱ سپتامبر علامت و نشانه فوری بوده است تا روسیه و غرب به یک اتحاد قوی و محکم دست یابند.»^(۱۵) فدراسیون روسیه نیز علی‌رغم تناقضاتی که با ایالات متحده دارد و گاهی منافع ملی آن دو با هم برخورد می‌کند به سوی همگرایی و همکاری با آمریکا حرکت کرده است و مایل است جهت اعاده امپراتوری خود، سیاست دهه‌های گذشته چین را دنبال کند و به وسیله همکاری با آمریکا، هزینه‌های خود را کاهش دهد. در واقع توان پایین اقتصادی روسیه و واقع‌گرایی سیاسی این کشور معروف به پوتینیسم، موجب گردیده بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر روسیه همکار استراتژیک آمریکا گردد. همکاری روسیه با آمریکا در جنگ علیه تروریسم، الحاق به گروه ۷، عدم مقاومت کافی در برابر قطعنامه‌های مصوب سازمان ملل بعد از جنگ سرد و سکوت در برابر حضور نظامیان آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز و حتی زمزمه پیوستن به ناتو و عدم مخالفت جدی با گسترش ناتو به شرق، نشانه آن است که روسیه می‌خواهد از انزوا و حاشیه بیرون آمده و خود را همراه آمریکا نماید.

با تغییر و تحولات به وجود آمده بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و چراغ سبز روسیه، ایالات متحده با بهره‌گیری از قدرت خود و فضای به وجود آمده با حضور مستقیم نظامی در حوزه خزر و حاشیه آن می‌خواهد خود، هزینه‌های حفظ امنیت منطقه را به عهده گیرد

و این مجموعه امنیتی را تابع شکل‌گیری رژیم بین‌المللی جدید نماید. نقش ایالات متحده در سامانه منطقه‌ای حوزه خزر، استیلا و هژمونی است. در این سامانه منطقه‌ای، قدرت برتر به تنهایی نقش رهبری یا هدایتگر را در اداره روابط امنیت منطقه‌ای ایفا می‌کند. در این حالت قدرت هژمون در روابط خود با دیگر کشورهای کوچک ممکن است به سه شیوه عمل کند:

۱- قدرت بزرگ ممکن است نقش یک موازنه‌گر را داشته باشد (ویژگی بریتانیای کبیر در قرن نوزدهم) و با موازنه خود ثبات را حفظ کند و در منازعات منطقه‌ای نقش یک واسطه‌گر را دارد (میانجیگری آمریکا در بحران قره‌باغ).

۲- قدرت بزرگ در صورت امکان، یک سیستم اتحاد بیسمارکی ایجاد می‌کند که از طریق ایجاد شبکه متحدان کوچک به هدف خود برسد. قدرت هژمون، از این شبکه در زمینه کنترل و مدیریت بحران و اختلافات در منطقه استفاده می‌کند (گروه گوام).

۳- سرانجام این قدرت ممکن است به منظور ایجاد نظم، روشهایی را به کارگیرد تا به یک نظم منطقه‌ای دست پیدا کند و نیز همین قدرت بزرگ ملزم است هزینه‌های حفظ امنیت منطقه را به عهده گیرد (حضور مستقیم نظامی آمریکا در خزر). (۱۶)

ایالات متحده در حوزه خزر تا قبل از ۱۱ سپتامبر از دو گزینه نخست بهره می‌گرفت. این کشور به دلیل اهمیت انرژی و استراتژیک بودن کالای نفت و نیز جهت گسترش سیطره استراتژیک خود بعد از ۱۱ سپتامبر وارد گزینه سوم شده است.

واقعیت آن است که یکی از اهداف راهبردی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر تسلط بر مناطق استراتژیک و ژئوپلیتیک جهان به خصوص حوزه دریای خزر است. بدین منظور در لایحه اصلاح دکترین دفاعی آمریکا که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر از سوی دونالد رامسفیلد وزیر دفاع آمریکا تهیه و به کنگره تقدیم گردید، حضور نظامی و احداث پایگاه در مناطق استراتژیک جهان به ویژه استقرار در مراکز و منابع انرژی دنیا لحاظ گردیده است. بر این اساس، آمریکا هرگاه امنیت این مناطق استراتژیک و منابع نفتی را در خطر ببیند از جق

اقدام نظامی با استفاده از پایگاههای مستقر برخوردار خواهد بود. تکیه بر قدرت نظامی برای پیشبرد سیاستهای راهبردی کشور و استفاده از تهدید قوه قهریه در مقابل آن دسته از دولتهایی که از طریق مذاکره نتوانند آمریکا را نسبت به دلمشغولیهای امنیتی آن مطمئن و قانع سازند، از جمله دیگر بندهای این لایحه است.^(۱۷)

واقعیت آن است که امروزه آمریکا درخصوص واردات نفت و وابستگی اقتصاد این کشور به این ماده حیاتی دارای ضعف و آسیب‌پذیری است. اکنون آمریکا دو سوم نفت خام ذخایر استراتژیک خود را برداشت کرده است^(۱۸) و در عین حال چاههای نفت این کشور و دریای شمال در حال خشک شدن است. تسلط بر منابع نفت و گاز خلیج فارس و حوزه دریای خزر خواهد توانست خیال این کشور را از این بابت راحت سازد. آمریکا در جنگ دوم خلیج فارس به بهانه آزادسازی کویت با حضور دائمی خود در این منطقه، تا حدود زیادی مشکل خلیج فارس را حل کرد ولی اکنون برای تسلط بر منابع نفت و گاز حوزه خزر گوشمالی تروریستها را بهانه قرار داده است.

حمله آمریکا به افغانستان و پیروزی بر طالبان موجبات حضور مستقیم نظامی آمریکا در افغانستان و حوزه خزر را فراهم نمود؛ زیرا اگر کویتی‌ها نجات از آوارگی در بیابانها و آزادی کشورشان را مدیون آمریکاییها می‌دانند. نخبگان آسیای مرکزی و قفقاز نیز رفع خطر طالبان را که یکی از عمده‌ترین تهدیدات امنیت ملی این کشورها به شمار می‌رود، مدیون آمریکاییها می‌دانند، لذا شکست طالبان به نفع کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز است که به پیوند استراتژیک این منطقه با آمریکا کمک کرد.

جنگ افغانستان به واشنگتن اجازه داد تا نیروهایش را در منطقه مستقر کند در این جهت آمریکا اقدامات زیر را انجام داد:

- ۱- اعزام هزاران سرباز به جمهوریهای ازبکستان و قرقیزستان؛
- ۲- سفر نخبگان سیاسی آمریکا به منطقه و در اختیار قرار گرفتن کریدورهای هوایی قرقیزستان، جلب کمکهای غذایی ترکمنستان و به دست آوردن موافقت قزاقستان برای واگذاری پایگاههای نظامی؛

۳- ورود تجهیزات و سربازان آمریکایی به پایگاه نظامی در نزدیکی کارشی در سیصدکیلومتری تاشکند؛^(۱۹)

۴- حضور فعال نظامی در قفقاز جنوبی به خصوص آذربایجان بعد از سفر دونالد رامسفیلد به آذربایجان؛

۵- کمک ۴/۴ میلیون دلاری به آذربایجان برای تطابق ارتش آذربایجان با استانداردهای ناتو، توسعه امکانات ناوگان دریایی - نظامی آذربایجان در راستای تأمین امنیت خطوط مرزی دریایی کشور و همچنین استاندارد شدن سیستم کنترل فرودگاهها و حریم هوایی آذربایجان؛^(۲۰)

۶- کمک ۹ میلیون دلاری آمریکا به گرجستان برای آموزش پرسنل نظامی و ارتقای ساختار ارتش گرجستان.^(۲۱)

همان طور که مشاهده می شود، دیپلماسی ایالات متحده بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر برای حضور نظامی قدرتمند در آسیای مرکزی و قفقاز به شدت افزایش یافت. برگزاری نشستهای متعدد امنیتی در حوزه این کشورها و انعقاد معاهدات مختلف برای تثبیت در روند نظامیگری در این منطقه، مؤید موقعیت حساس کشورهای حوزه آسیای مرکزی و قفقاز است. از سوی دیگر ترغیب این کشورها به عضویت در پیمانهای نظامی از سوی کشورهای غربی و تجهیز روزافزون آنها از سوی آمریکا و غرب، بازار تسلیحات در آسیای مرکزی و قفقاز را رونق بخشیده است. برگزاری مانورهای متعدد تحت عنوان تثبیت صلح یا همکاری با واحدهای مختلف نظامی آمریکا در قالب پیوستن به ناتو و یا پیمانهای دوجانبه بخشی از این رویکرد است. این رویکرد استراتژی جهانی نیروی نظامی ایالات متحده است که در نشستی موسوم به "ضربت و حمله دریایی موج آینده" طراحی شده است. طبق پروژه "ضربت و حمله دریایی" که از طرف مؤسسه "الکزینگتون" و توسط ژنرالها، دریاسالاران و نمایندگان دولت و کنگره طراحی شده، همه مخاطرات آمریکا در قرن بیستم از منطقه اوراسیا سرچشمه گرفته است و آمریکا نه تنها به منابع طبیعی این منطقه محتاج است بلکه علاوه بر آن برای جهانی سازی اقتصادی

و بازاریابی خود باید در این ناحیه نفوذ نیز داشته و غالب باشد. طبق این گزارش حضور نظامی و پایگاههای دریایی هوایی در این منطقه وسیع برای آمریکا لازم به نظر می‌رسد؛^(۲۲) لذا حضور نظامی بلندمدت آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز که بخشی از اوراسیاست، در همین چارچوب قابل تحلیل است. و انتظار می‌رود روند حضور نظامی آمریکا در حوزه خزر باز هم افزایش یابد و این تنها به شومی جنگ افغانستان پدید آمده است.

برای ایالات متحده هیچ تجارتی همچون تجارت جنگ نیست. آمریکا با بهره‌برداری از جنگ علیه عراق اکنون پایگاههای نظامی خود در خلیج فارس را دارد؛ با استفاده از جنگ علیه یوگسلاوی، پایگاههای نظامی خود در بوسنی، کوزوو و مقدونیه را دارد؛ با بهره‌گیری از جنگ علیه طالبان اکنون در ترکمنستان، ازبکستان، پاکستان، قرقیزستان و افغانستان حضور دارد.

اما در خصوص سیاست انرژی دولت جرج واکر بوش در حوزه خزر، دو نوع تفکر در دستگاه حکومتی آمریکا وجود دارد. از یک طرف افرادی چون دیک چنی، معاون رئیس جمهور، اسپنسر آبراهام وزیر انرژی و دان اواینس وزیر بازرگانی که دارای دیدگاه اقتصادی هستند، خواهان برچیده شدن تحریمها و استفاده از موقعیت بسیار مناسب ژئوپلیتیک ایران بودند، ولی در مقابل ژنرال کالین پاول، وزیر امور خارجه و رامسفیلد وزیر دفاع که دیدگاه استراتژیک دارند با حذف تحریمهای ایران مخالف و علی‌رغم هزینه‌های بالا خواستار گسترش استراتژیکی و ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز به طرف غرب و ترکیه هستند که البته سیاست استراتژیستها بر اقتصادگراها فائق آمد و با تمدید تحریمهای ایران توسط بوش همان سیاستهای دولت کلینتون ادامه یافت و احداث خط لوله باکو - جیحان همچنان در دستورکار سیاست خارجی قرار گرفت. جرج واکر بوش در ماه مارس ۲۰۰۱ طی نامه‌ای خطاب به نظربایف، از قزاقستان خواست تا در پروژه خط لوله باکو مشارکت کند و در ملاقات خود با رئیس جمهور آذربایجان و ارمنستان در ماه آوریل همان سال از آنها خواست مشکلات مرزی خود را حل و فصل

نمایند تا احداث خط لوله باکو - جیحان با مشکل روبه‌رو نشود.^(۲۳) از طرف دیگر ایالات متحده برای انتقال گاز حوزه خزر به خصوص ترکمنستان، بار دیگر اجرای طرح "ترانس خزر" را مطرح کرد. استیون مان نماینده ویژه آمریکا در حوزه خزر در ششمین کنفرانس بین‌المللی نفت و گاز عشق‌آباد گفت: «آمریکا حاضر نیست این طرح را رها کند و علاقه‌مند است برای از سرگیری آن گفتگوهایی انجام دهد.» وی در ادامه بیان داشت «آمریکا از طرح باکو - جیحان حمایت می‌کند و مایل است تا سال ۲۰۰۵ آن را به اتمام برساند.»

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، دولت جمهوری خواه بوش همان سیاستهای انرژی دولت کلینتون را در دریای خزر دنبال می‌کند، هرچند که توجه اصلی و سمت‌گیری سیاست خارجی آمریکا از مسائل اقتصادی به مسائل نظامی و استراتژیکی تغییر یافته است، یعنی علاوه بر مسائل انرژی به مسائل نظامی هم توجه شده است که این روند بر امنیت ملی ایران تأثیر مستقیم خواهد داشت و در بخش بعدی تهدیدات این حضور برای امنیت ملی ایران مورد کنکاش و بررسی قرار خواهد گرفت.

تهدیدات امنیتی حضور آمریکا در خزر بر امنیت ملی ایران

با توجه به سمت‌گیری کلی سیاست خارجی آمریکا که در قسمتهای گذشته مقاله به آن اشاره کردیم ایران به عنوان دشمن استراتژیک آمریکا به شمار می‌رود؛ لذا حضور و نفوذ ایالات متحده در کنار مرزهای شمالی ایران خود به خود یک عامل منفی در امنیت ملی ما محسوب می‌شود. در واقع دو متغیر شرایط داخلی و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران موجب گردیده تا ساختار هژمونیک در سیستم بین‌المللی جدید، نگاه ویژه به حوزه دریای خزر به خصوص ایران داشته باشد. قدرت کانونی در سیستم بین‌الملل جدید به کمک ابزارهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی می‌خواهد با تغییر شرایط داخلی ایران بر موقعیت ژئوپلیتیکی آن تسلط یابد.

مجموعه فعالیت‌های سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر از جمله مهمترین آنها، یعنی تلاش جهت انزوای ژئوپلیتیکی ایران و عبور لوله‌های نفت و گاز از محور شرق به

غرب و حضور مستقیم نظامی در حوزه خزر، تهدیدات امنیتی زیر را برای ایران به دنبال خواهد داشت:

۱- گسترش ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی و قفقاز به سوی محور شرق به غرب و کاهش ارزش ژئوپلیتیکی ایران؛ زیرا توجه به مبانی و اصول ژئوپلیتیک می‌تواند موجب قدرتمندی دولت‌ها گردد و به آنان امکان دهد تا نقش اساسی و بارز در صحنه سیاسی جهان بازی کنند.

۲- تسلط آمریکا بر منابع نفت و گاز حوزه خزر، وابستگی آن کشور به آپک و جمهوری اسلامی ایران را کاهش خواهد داد. در شرایط کنونی آمریکا تحمل تحریم نفتی به مقدار ۳ میلیون بشکه در روز برای مدت ۵ سال که مربوط به عراق است را ندارد و از طرف دیگر قادر نیست برای ۸ میلیون بشکه نفت مربوط به عراق و لیبی تحریم به وجود آورد. (۲۴) هر اندازه وابستگی غرب و آمریکا به نفت کاهش یابد، قدرت چانه‌زنی صاحبان مواد هیدروکربنی به خصوص جمهوری اسلامی ایران کاهش می‌یابد.

۳- با عدم عبور لوله‌های نفت و گاز از سرزمین ارزان، کوتاه و امن ایران دستاوردهای زیر محو یا تقلیل خواهد یافت :

(الف) اتفاق نظر بیشتر و حل و فصل منازعات؛

(ب) محدود شدن نفوذ طرفهای سوم؛

(ج) کاهش هزینه‌های نظامی و به‌کارگیری آن هزینه‌ها برای توسعه پایدار؛

(د) همکاری‌های زیست‌محیطی و حفظ اکوسیستم دریای خزر؛

(ه) تعیین رژیم حقوقی دریای خزر و حل مشکلات مرزی.

۴- نادیده گرفتن ملاحظات اقتصادی و زیست‌محیطی، و عبور لوله‌های نفت و گاز از کف دریای خزر فاجعه‌بار خواهد بود. مهمترین زیانهای زیست‌محیطی آلودگی نفتی دریای خزر به شرح ذیل است :

(الف) افزایش بیماری‌های خونی، سرطان، سل، و انواع حساسیتها در شهرهای

ساحلی؛

ب) نابودی آبزیان دریایی؛ در دریای خزر، ۳۵۰ گونه آبزیان نادر و با ارزش از جمله ماهی خاویاری وجود دارد و به طور متوسط هر کیلو خاویار با قیمت ۵۰ تا ۸۰ بشکه نفت برابری می‌کند. در ارزیابی مطالعات اقتصادی شیلات آستاراخان در سال ۱۹۹۶، تعداد ماهی استروژن دریای خزر از ۲۰۰ میلیون به ۶۰ میلیون طی ۵ سال کاهش داشته است. (۲۵)

ج) مرگ و میر پرندگان زیبای دریایی که با مرگ آنها یکی از عناصر مهم در اکوسیستم دریایی از بین رفته و تخریب محیط زیست آن آغاز می‌گردد.

د) ایجاد اختلاف بین کشورهای ساحلی برای اختصاص بودجه و مسئولیت پذیری جهت مهار فاجعه زیست محیطی؛

ه) نابودی صنعت ماهیگیری و صنایع شیلات در نتیجه، افزایش بیکاری و مهاجرت. تمامی موارد فوق می‌تواند امنیت منطقه‌ای را به مخاطره انداخته و واگرایی، توسعه نیافتگی، ناامیدی و بی‌اعتمادی را افزایش دهد.

۵- حضور آمریکا در حوزه دریای خزر زمینه را برای حضور شرکتهای تجاری وابسته به رژیم اشغالگر قدس نیز در منطقه فراهم می‌سازد که می‌تواند در پوشش این شرکتها امنیت ملی ایران را نیز تهدید کنند.

۶- حضور و ورود شرکتهای آمریکایی و متحدین آنها از جمله ترکیه و رژیم اشغالگر قدس، فرهنگ مصرف‌گرایی و غربی را در کنار مرزهای مشترک ما رونق خواهد بخشید که خود تهدیدی برای ارزشها و هنجارهای انقلاب اسلامی است.

۷- با توجه به حضور قومیت‌های مختلف در دو سوی مرزهای شمالی جمهوری اسلامی ایران، حضور آمریکا می‌تواند تهدیدی بالقوه برای بروز و ظهور بحرانهای قومیتی باشد.

تهدیدات سخت افزاری حضور آمریکا در حوزه خزر

سخنرانی ۲۹ ژانویه جرج بوش و طرح محور شرارت توسط وی و ادامه سیاست

میلیتاریستی آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، امکان حمله نظامی آمریکا به ایران را تقویت کرده است. با حضور نظامی آمریکا در حوزه دریای خزر بعد از ۱۱ سپتامبر تهدیدات سخت افزاری مرزهای شمالی ایران توسط آمریکا به شدت افزایش یافته است. تغییر استراتژی روسیه، عدم تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، تروریسم، رشد افراطی گری اسلامی، بستر مناسب را برای حمله نظامی فراهم کرده است.

پیتر هاگت حقوقدان برجسته انگلیسی ۱۲ عامل را به عنوان منابع جغرافیایی ناامنی در مدل خود مطرح کرده است که مواردی از آن در محیط جغرافیایی حوزه دریای خزر قابل تطبیق است :

۱- مشکل ناشی از محصور بودن کشورهای فرضی در خشکی و عدم دسترسی آنها به آبهای آزاد؛

۲- اختلاف با کشورهای همسایه در تعیین مکان خط تقسیم آب؛

۳- وجود یک اقلیت قومی زبانی در کنار مرز؛

۴- وجود یک منبع طبیعی دارای ارزش بین المللی و استراتژیک در کنار مرزها؛

۵- منابع طبیعی مشترک نظیر یک میدان نفتی که بهره برداری یک جانبه از آن می تواند تنش را باشد. (۲۶)

هریک از موارد فوق در حوزه دریای خزر می تواند عاملی جهت واگرایی، تنش و برخورد نظامی و بهانه آمریکا در جنگ احتمالی آینده شود. نمونه بارز آن را می توان به استفاده ایران از نیروی نظامی جهت اختلاف با جمهوری آذربایجان بر سر منطقه نفتی البرز در دریای خزر اشاره کرد. این موضوع می تواند مانند اختلاف جزایر سه گانه ایران و امارات متحده عربی، بهانه ای برای حمله نظامی آینده آمریکا به ایران شود. اختلاف بر سر مسیر رود ارس و یا موضوع قومی و نژادی از ابزارهایی است که می تواند موجب تنش و درگیری شود. روزنامه زمان چاپ باکو در شماره ۲۴ اوت ۲۰۰۱ مدعی شد ایران برای تغییر مسیر رود ارس تلاش می کند. سابقه تاریخی نشان می دهد اختلاف دو کشور چین و هندوستان در سال ۱۹۶۲ در تعیین مکان خط تقسیم آب ماگ ماهون در

کوهستانهای مرزی تبت به حدی شدت یافت که منجر به جنگ شد. و اما در خصوص مسائل قومی و نژادی رادیو دولتی جمهوری آذربایجان در ژانویه ۲۰۰۱ به هنگام عضویت باکو در شورای اروپا استراتژی این کشور را اتحاد ترکها از باکو تا تبریز و از دربند تا پورچالی گرجستان اعلام کرد.^(۲۷) موضوع ترکمنهای ایران و ترکمنستان، محصور بودن کشورهای آسیای مرکزی در خشکی، رژیم حقوقی دریای خزر، مسائل قومی و نژادی در مرز ایران و آذربایجان، اختلافات مرزی، سیاست تهاجمی آمریکا به ایران در حوزه خزر، ارتباط دادن ایران با تروریستها و افراطی‌گری و غیره بسترهای مناسبی برای تهدید مرزهای شمالی ایران است.

پیشنهادها

همان‌طور که در تحقیق به تفصیل شرح داده شد، حضور و نفوذ آمریکا در حوزه خزر تأثیر منفی بر امنیت ملی ایران می‌گذارد. تلاش اصلی ایالات متحده بر جدایی ایران از منطقه ژئوپلیتیکی خزر و واگرایی ایران با کشورهای همسایه می‌باشد. جمهوری اسلامی ایران اگر می‌خواهد در بازی بزرگ خزر بازنده نباشد راهی جز همکاریهای اقتصادی، سیاسی، امنیتی و همگرایی منطقه‌ای ندارد؛ لذا سمت‌گیری سیاست خارجی ما باید در همین جهت باشد. نحوه مدیریت در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای به پنج شکل ممکن است، و جمهوری اسلامی باید الگوی مناسب را انتخاب و آن را به کار گیرد:

۱- امنیت از طریق کاربرد قدرت برای مهار قدرت: امنیت از طریق توزیع قدرت به دست می‌آید.

۲- امنیت از طریق کنسرت: در قالب کنسرت امنیت منطقه‌ای عبارت از مسئولیت دسته‌جمعی قدرتمندترین کشورها. در مجموع امنیتی است که با فراهم آوردن نظم و امنیت به صورت غیرعمومی اقداماتشان مشروعیت می‌یابد.

۳- امنیت از طریق مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه.

۴- امنیت در جامعه تکثرگرا که دارای نظام سیاسی و اقتصادی تکثرگرا هستند (مثل

اروپا).

۵- امنیت از طریق همگرایی: این نوع امنیت فقط در مراحل اولیه همگرایی و موقعی که هدف اصلی و عمده، امنیت است، مناسب می‌باشد. (۲۸)

الگوهای سوم و به خصوص پنجم در مجموعه امنیتی خزر قابل اجرا است و تا حدود زیادی می‌تواند ما را به اهداف خود برساند.

در پرتو همگرایی، اعتماد متقابل افزایش یافته و روح همکاری سازنده در سطح منطقه گسترش خواهد یافت. برای رسیدن به این هدف جمهوری اسلامی می‌تواند:

۱- از حمایت مستقیم از جنبشهای اسلامی در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع خودداری کند؛ زیرا برخلاف منافع ملی و ایدئولوژیک ماست. این حمایتها به دلایل زیر یک سیاست غلط است: (۲۹)

الف) تمامی رهبران آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان همان رهبران و اعضای حزب کمونیست سابق هستند؛ لذا به شدت نسبت به رشد اسلام‌گرایی از خود واکنش نشان می‌دهند. از این رو اگر مطمئن شوند ایران از این جنبشها و گروهها حمایت می‌کند رابطه خود را بسیار محدود خواهند کرد و جوی اعتمادی حاکم خواهد شد و واگرایی جای همگرایی را خواهد گرفت و به تبع آن، ایران را از فرصتهای به دست آمده بعد از فروپاشی شوروی محروم خواهد ساخت. واقعیت آن است که به منظور ایجاد محیط مناسب برای توسعه پایدار و رسیدن به یک امنیت مطلوب در مرزهای شمالی به همگرایی و وابستگی متقابل با کشورهای حوزه دریای خزر نیاز داریم؛ زیرا امروز ابعاد غیرنظامی از قبیل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، زیست محیطی و ... که هر روز هم زیادتر می‌شوند، مرکز ثقل مطالعات امنیتی را تشکیل می‌دهند، لذا برای رسیدن به یک امنیت مشترک در حوزه دریای خزر نیاز به همگرایی و وابستگی متقابل داریم. آیا حمایتهای مستقیم از جنبشهای آزادی‌بخش و مسلمان که به عنوان اپوزیسیونهای مسلح در کشور خود مطرح هستند به همگرایی و اعتماد متقابل لطمه وارد نمی‌کند و امنیت منطقه‌ای را

به دلیل نبود اعتماد به مخاطره نمی‌اندازد؟

تجارب تاریخی نشان می‌دهد که امنیت از راه همکاری بهتر از طریق فردی به دست می‌آید. شکاف بین امنیت داخلی و خارجی نیز تنها با همکاری دوطرفه بین کشورها به راحتی کاهش می‌یابد. البته مشروط به آنکه نخبگان سیاسی یک منطقه همانند حوزه دریای خزر به دنبال اشتراکات فرهنگی، سیاسی، امنیتی و اقتصادی باشند و همواره بر آن تکیه کنند. اگر عوامل و اگر همانند موضوع جنبشهای آزادی‌بخش در این حوزه شروع به رشد کنند و به مرحله حاد برسند، عناصر همگرا (همانند قرابت‌های فرهنگی و تاریخی) خاصیت خود را از دست داده و در حاشیه قرار خواهند گرفت و از طرف دیگر قدرتهای بزرگ در این فضا تلاش خواهند کرد با تفرقه‌افکنی و اختلاف بین همسایگان و واحدهای سیاسی در منطقه، اهداف و منافع خود را تعقیب کنند. مهمترین بهانه و قوی‌ترین موضوع مشترک برای قدرتهای فرامنطقه‌ای و دولتهای منطقه مبارزه با رشد اسلام‌گرایی خواهد بود که ادعا می‌شود از تهران تغذیه می‌شود. برای قدرتی فرامنطقه‌ای چون آمریکا که به دنبال مهار ایران در حوزه خزر است، موضوع حمایت از جنبشهای اسلامی بهترین موضوع جهت تفرقه‌افکنی خواهد بود؛ لذا بر طبل واگرایی خواهد کوبید و عوامل اتحاد و اتفاق‌نظر (همانند همکاریهای نفتی) را از دیدگاه پنهان خواهد داشت؛ بدین معنی که یک رژیم امنیت منطقه‌ای از طریق همگرایی و اتحاد در حوزه خزر شکل نخواهد گرفت و در نتیجه منافع ملی و امنیت ملی ما به مخاطره خواهد افتاد.

ب) چین و به خصوص روسیه در حوزه خزر به رشد اسلام‌گرایی از نوع انقلابی و مسلحانه آن بسیار حساس هستند. تفکرات آزادی‌بخش و جدایی طلبانه در غالب جنبشهای اسلامی، مهمترین دغدغه این دو کشور در قفقاز شمالی و استان شین‌کیانگ است. اکنون روسیه با بزرگترین جنبش جدایی طلبانه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی روبه‌رو می‌باشد که در منطقه مسلمان‌نشین چین اتفاق

افتاده است. حمایت مستقیم از جنبشهای آزادی‌بخش و اسلامی بدون تردید خشم روسیه را برخواهدانگیخت؛ همان‌طور که در جریان پیروزیهای طالبان در افغانستان نگرانیهای این کشور افزایش یافت. از طرف دیگر چین نیز که با موضوع جنبش جدایی طلبانه مسلمانان در استان مرزی سین‌کیانگ روبه‌روست، هر نوع حمایت و تغذیه این‌گونه جنبشها در آسیای مرکزی، حساسیت این قدرت مهم را برخواهدانگیخت و وزنه منطقه‌ای ما را باز هم کاهش خواهد داد.

ج) اکثریت مسلمانان آسیای مرکزی، مسلمانان سنی مذهب حنفی هستند که از نظر مذهبی با پاکستان، افغانستان، عربستان و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس قرابت بیشتری دارند. حمایت‌های ایران از جنبشهای اسلامی در حوزه خزر چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی یا نظامی موجب افزایش رقابت و تنش با این کشورها خواهد شد و از طرف دیگر نتیجه نهایی حمایت از این جنبشها روشن و مبرهن نخواهد بود؛ زیرا مدل حکومتی برادران سنی با ما متفاوت بوده و الگوبرداری از یک حکومت مذهبی شیعی مورد استقبال قرار نخواهد گرفت.

جنبشهای اسلامی در آذربایجان همانند افغانستان حتی از نوع شیعی آن دارای تفاوت آشکار با اصول‌گرایی اسلامی از نوع ایران است.

از طرف دیگر جنبشهای اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز قرابت فراوانی با طالبان و القاعده دارند که متهم اصلی حادثه ۱۱ سپتامبر هستند و به عنوان یک گروه تروریستی معروف شده‌اند، سیاست خارجی ایران در حمایت از این‌گونه جنبشها آشکارا ما را همراه و همفکر تروریستها معرفی خواهد کرد که در شرایط کنونی تهدیدی جدی برای امنیت ملی ما به شمار خواهد رفت.

د) در جمهوریهای مسلمان‌نشین سابق اتحاد جماهیر شوروی، مردم کمتر راجع به اسلام، احکام اسلامی، سنتها و مناسک می‌دانند و عموماً اسلام را خارج از حیطه سیاست دنبال می‌کنند. مسلمانان آسیای مرکزی و قفقاز از لحاظ تفکر و عمل با سایر مسلمانان متفاوت هستند. هرچیزی که در آنجا به منزله یک نوع

هویت باشد، اسلام تأیید می‌شود. سایر عوامل هویت نظیر ارزشهای ملی، سنتها و آداب با خصوصیات اسلامی ترکیب شده و نوع جدیدی از هویت اسلامی را تشکیل می‌دهند. طی قرنهای گذشته، اسلام در این جمهورها از طریق پنج اداره قاضیات که هماهنگ با دولت بلشویک بوده‌اند رشد کرده و یا از طریق فرق صوفی همانند نقشبندیه، کبرویه، قادریه و یسویه گسترش یافته‌اند که یک اسلام سیاسی و انقلابی به معنای واقعی آن به شمار نمی‌روند. از طرف دیگر در حوزه خزر همانند ایران و لبنان مجامع شیعی نقش کلیدی ندارند و تنها مجاری فعالیت اسلام‌گرایان توسط دولتهای سنی به خصوص عربی و ترکیه اداره می‌شوند. وانگهی الحاد و دین‌ستیزی در زمان اتحاد جماهیر شوروی، به نخبگان مسلمان، مساجد و حوزه‌های علمیه لطمه وارد ساخته است؛ لذا اکنون نهادهای اسلامی و نخبگان در آسیای مرکزی و قفقاز از چنان توان و قدرتی برخوردار نیستند که بتوانند جنبشهای اسلامی و انقلابی را هدایت کنند؛ هرچند که این توان را دارا هستند تا بتوانند هویت اسلامی مردم آسیای مرکزی و قفقاز را زنده نگه دارند.

با توجه به دلایل فوق، جمهوری اسلامی ایران باید به کمک و همکاریهای اقتصادی به خصوص انرژی، وارد بازار منطقه‌ای شود و بدین طریق وابستگی متقابل را به وجود آورد. همگرایی و وابستگی متقابل در حوزه خزر می‌تواند اتفاق نظر بیشتر و حل و فصل مؤثر منازعات، محدود شدن قدرتهای فرامنطقه‌ای، کاهش هزینه‌های نظامی، همکاریهای زیست‌محیطی، توسعه اقتصادی و مبارزه با تروریست را به دنبال آورد. آنگاه برنده این بازی خواهد توانست فرهنگ زبان و ایدئولوژی خود را گسترش دهد بدون آنکه حساسیت کسی را برانگیخته باشد.

۲- تعیین رژیم حقوقی دریای خزر مهمترین هدفی است که باید در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گنجانده شود. عدم تعیین هرچه سریعتر رژیم حقوقی دریای خزر، می‌تواند مشکلات زیادی را برای امنیت ملی ما به همراه آورد. به عنوان مثال اختلاف بر سر منطقه نفتی البرز در دریای خزر بین جمهوری اسلامی

ایران و جمهوری آذربایجان می‌تواند مشکلات مردادماه سال ۱۳۸۰ را تداوم بخشد و زمینه را برای حضور بیگانگان در دریای خزر فراهم سازد. اکنون که به زعم رئیس جمهور آمریکا، ایران در محور شرارت قرار داد و احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران وجود دارد، عدم حل اختلافات مرزی و نیز عدم تعیین رژیم حقوقی دریای خزر می‌تواند همانند موضوع مورد مناقشه جزایر سه‌گانه در خلیج فارس مورد سوءاستفاده ایالات متحده و بهانه‌ای برای حمله نظامی آمریکا به ایران باشد. اگر در حوزه خزر به جای نظام امنیت جمعی هرج و مرج حاکم شود، معضلات امنیتی روبه رشد خواهند گذاشت که بدون تردید نوک پیکان این ناامنی متوجه جمهوری اسلامی ایران خواهد بود و به جای دوستی و تفاهم، هراس و سوءظن، حوزه دریای خزر را دربر خواهد گرفت. در چنین فضایی نظامی‌گری و تفکرات امنیت حاکم خواهد شد و به جای رشد و توسعه منطقه‌ای، افزایش هزینه‌های نظامی - امنیتی را شاهد خواهیم بود، که به نوبه خود تروریست، قاچاق مواد مخدر، بحرانهای زیست‌محیطی و درگیریهای مرزی و تهیج ناسیونالیست قومی را به دنبال خواهد آورد.

۳- جمهوری اسلامی ایران باید تلاش نماید با احداث تأسیسات نفتی جدید و بهره‌برداری بهینه از صنایع زیربنایی گذشته تا آنجا که در توان دارد، هزینه ترانزیت یا سوآپ نفت و گاز را کاهش دهد تا شرکتهای نفتی آن سوی خزر تمایل بیشتری برای انتقال نفت خود از خاک ایران نشان دهند. اگر ایران نمی‌تواند علی‌رغم ارزانی، کوتاهی و امنیت مسیر خاک خود، تمام نفت خزر را از خاک خود بگذراند، حداقل باید بخشی از نفت خزر را انتقال دهد.

۴- جمهوری اسلامی ایران باید در تعاملات با دولت روسیه با حداکثر دقت عمل نماید و تمامی تخم مرغهای خود را در سبد روسیه قرار ندهد؛ زیرا روسها حافظ منافع ما نیستند، بلکه براساس منافع ملی خود عمل می‌کنند. اگر ایران نمی‌تواند با دولت آمریکا در حوزه خزر همکاری کند، ولی می‌تواند با شرکتهای و مؤسسات

خصوصی آمریکا و همکاران استراتژیک آن در منطقه همانند ترکیه، همکاریهای خود را آغاز کند. سیاست خارجی ایران در حوزه خزر نباید به گونه‌ای باشد که رفتار آن برای روسیه قابل پیش‌بینی باشد، بلکه باید سیاستهای ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی هم اتخاذ کند.

۵- نیروی زمینی و دریایی ایران در حوزه دریای خزر باید براساس محیط استراتژیک و نظامی حوزه دریای خزر، آموزشهای لازم را دیده و با توجه به تهدیدات احتمالی، آمادگی خود را حفظ کنند. لشکرها و یگانهای استانهای گلستان، مازندران، گیلان و اردبیل براساس تهدیدات احتمالی از طرف مرزهای شمالی به خصوص آذربایجان آموزش ببینند؛ زیرا تجربه نشان داده‌است (مقاومت جوانان خرمشهر در مقابل ارتش عراق در جنگ تحمیلی) نیروهای بومی به دلایل مختلف در زمان حمله دشمن مقاومت بیشتری از خود نشان می‌دهند و منطقه جغرافیایی خود را کاملاً می‌شناسند.

۶- سیاست و اهداف عملی که جمهوری اسلامی ایران در حوزه خزر پی می‌گیرد، باید یکسان، هماهنگ و واحد باشد و از یک مرکز هدایت شود. وزارت امور خارجه، کمیته امداد امام خمینی (ره)، نهادها، سازمانها و وزارتخانه‌های مختلف جمهوری اسلامی ایران هر کدام مأموریت‌های خاصی را در حوزه خزر پی‌گیری می‌کنند. اگر هر کدام از این ارگانها بدون توجه به سیاستهای کلی نظام کار خود را انجام دهند، هم جمهوری اسلامی ایران و هم نخبگان کشورهای حوزه دریای خزر با یک سردرگمی مواجه می‌شوند، در نتیجه در چنین فضایی نتیجه مثبتی به دست نخواهد آمد و نظم و امنیت که هدف اصلی جمهوری اسلامی است، شکل نخواهد گرفت؛ لذا پیشنهاد می‌شود تمامی ارگانها، نهادها و سازمانهای دولتی و غیردولتی زیر نظر شورای عالی امنیت ملی ایران عمل کنند. در غیراین صورت همانند افغانستان علی‌رغم صرف هزینه‌های هنگفت به نتایج دلخواه دست نخواهیم یافت؛ زیرا گروه‌های افغانی همواره بیان می‌داشتند که صداهای مختلفی

از ایران می‌شنوند و نمی‌دانند به کدام یک از آنها عمل کنند.

۷- نقطه اصلی فعالیت ایران در حوزه خزر می‌بایست بیش از دیگر کشورها به حل و فصل اختلافات ایران و جمهوری آذربایجان معطوف گردد. امنیت ملی ما بیش از دیگر کشورها از این ناحیه تهدید می‌شود؛ لذا جمهوری اسلامی در یک برنامه زمانی، سطح روابط خود را با جمهوری آذربایجان به حد مطلوب برساند و بکوشد از ایجاد هر عامل جدید در تنش بین روابط دو کشور جلوگیری کند تا اعتماد متقابل حاکم گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

- ۱- دیوید ای. لیک، پاتریک ام. مورگان، *نظامهای منطقه‌ای امنیت سازی در جهان نوین*، مترجم سیدجلال دهقانی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱)، ص ۷۴.
- ۲- میلتون مارناها، "آیا این آخرین رقابت بزرگ ذخایرنفتی است؟"، *واشنگتن پست*، (۲۶ آوریل ۱۹۹۸).
- 3- Pierre Abramovici, "L'histoire secrete des négociations entre Washington et Talibans", *Le Monde Diplomatique*, (Janvier 2002), p.10.
- 4- John J. Maresca, Vice Prsident, International Relations Unocal Corporation Us House of Representatives. Committee on International Relations, Submmittee on Asia and the Pacific (12 Fèvrier 1998).
- 5- Olivier Roy, "Avec Les Talibans La Charia Plusle Gazoduc", *Le Monde Diplomatique*, (Novembre 1996).
- 6- "Pièces à Conviction", France 3, (18 Octobre 2001).
- 7- Pierre Abramovici, *Op.Cit.*, p.11.
- 8- Strobe Talbott, *US Policy Toward Central Asia and the Caucaus, the Central Asia Institute, Montana* (Etats - Unis, 27 Juillet 1994).
- ۹- محمداسماعیل امینی، "پرونده انتقال انرژی خزر، لوله‌ها و ژئوپلیتیک"، *روزنامه حیات نو*، (چهارشنبه ۶ تیر ۱۳۸۰، سال دهم، شماره ۳۰۵)، ص ۷.
- 10- Erika Weinthal, *In Focus : Central Asia Aral Seaprollem*, (Volumes 59, No.6, March 2000).
- 11- Georges Le Guette, "Une Nouvelle Doctrine Stratégique Américaine?", *Defence Nationale*, (Vol.56, No.10, Octobre 2000), p.69.
- ۱۲- محمودرضا گلشن‌پژوه، "سخنرانی بیست و نهم ژانویه بوش؛ افسانه و واقعیت"، *گزیده تحولات جهان* ۲، (انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۷۰)، صص ۱۱-۱۰.
- 13- Boris Rumer, "The Powers in Central Asia", *Survival*, Vol44, No.3 (Autumn, 2002), p.58.
- 14- Georges - Henri Soutou, "De Clinton à Bush : Vers un nouveau système international?", *Géopolitique*, (No.76, octobre - décembre 2001), pp.29-30.
- 15- Alexander Vershbow, "La Transformation des Relations entre l'otan et la Russie",

Revue électronique du département d'Etat - unis, (Vol.7, No.1, Mars 2002), pp.11-14.

ترجمه کامل این مقاله توسط نگارنده در روزنامه همشهری ۱۱/۱۷ و ۸۱/۱۱/۱۹ به چاپ رسیده است.

۱۶- بل پاپایوتا، "قدرتهای بزرگ و نظامیهای منطقه ای پس از جنگ سرد"، ترجمه احمد پدram، روزنامه همشهری، (دوم سرداد ۱۳۸۰)، ص ۶.

۱۷- روزنامه رسالت، سه شنبه ۸۰/۸/۲۹، صص ۱ و ۱۳.

18- Robert Ebel, "La Politique Américaine en Asie Centrale", *Defence Nationale*, 54 année aout - septembre 2001, p.87.

۱۹- مهدی امیری، "آسیای مرکزی، پایگاه نظامی جدید آمریکا"، *تحولات جهان ۴*، (انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۰)، صص ۹۰-۹۲.

۲۰- روزنامه بیان، پنجشنبه ۱۳۸۱/۱/۲۹، شماره ۴۳، به نقل از فراویسیدماگازن، ترجمه نازلی صفرزاده.

۲۱- تلکس خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۰/۱۰/۱)، شماره ۲۱/۲۲۳.

۲۲- پروفسور حمید مولانا، "استراتژی جنگی آمریکا"، روزنامه کیهان، (۶ اسفند ۱۳۸۰)، ص ۶.

23- Jan H. Kalicki, "Caspian Energy at the Crossroads", *Foreign Affairs*, (September/October 2001), p.133.

24- Derius Tavassoli, "Le x^e siècle et les enjeux géostratégique de l'hydrocarbure centre Asiatique", *Revue stratégique*, (No.70-71, Vol 1998), p.108.

۲۵- بهناز اسدی کیا، "آیا خزر قربانی نفت خود می شود؟"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۷۷، صص ۳۶-۲۵.

۲۶- احمد کانلی، "عوامل ناامنی در قفقاز بر اساس مدل هاگت"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۸۰، صص ۱۰۶-۱۰۵.

۲۷- بولتن تفاسیر خبری برون مرزی جدا و سینا (۸۰/۸/۷).

۲۸- دیوید ای. لیک، پاتریک ام. مورگان، پیشین، ص ۶۵.

۲۹- منظور نگارنده از بیان مسئله فوق این نیست که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران چنین سمت گیری را دنبال می کند بلکه نقد این نظریه است.